

تماماً ارجاعی: در دفاع از اهمیت معناشناسیک تمایز دانلان

ساجد طیبی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، tayebi@ipm.ir

کاوه لاجوردی، kaave.lajevardi@gmail.com

کیث دانلان در مقاله‌ی کلاسیک «ارجاع و وصف‌های معین» (1966) میان دو نوع کاربرد وصف‌های معین (عباراتی که در زبان انگلیسی معمولاً به شکل «the F» اند) تمییز می‌گذارد: کاربردهای اسنادی و کاربردهای ارجاعی. در کاربردی اسنادی، همچون زمانی که گوینده بر اساس مشاهده‌ی جنازه‌ی اسمیت که به نحوی فجیع به قتل رسیده است می‌گوید «قاتل اسمیت دیوانه است»، گوینده شخص خاصی را به‌عنوان مدلول/مرجع لفظ در نظر ندارد و از وصف معین صرفاً برای سخن گفتن از هر آن کسی که به‌تنهایی اسمیت را کشته است استفاده می‌کند. اما در کاربردهای ارجاعی، همچون زمانی که گوینده در دادگاه بر اساس مشاهده‌ی رفتارهای عجیب و غریب جونز که به اتهام قتل اسمیت در دادگاه در حال محاکمه است، و با در نظر داشتن او، می‌گوید «قاتل اسمیت دیوانه است»، گوینده از وصف معین به‌عنوان ابزاری برای اشاره به شخصی که مدنظر دارد، یعنی جونز، استفاده می‌کند، و نه هر آن کسی که از قضا اسمیت را کشته است.

دانلان بر اساس این تمایز میان انواع کاربردهای وصف‌های معین در زبان طبیعی بر ضد نظریه‌ی وصف‌های راسل (راسل 1905) استدلال می‌کند. مطابق نظریه‌ی راسل، هر جمله‌ای شامل وصف معین «the F» همچون «the F is G» در واقع بیانگر این گزاره‌ی کلی است که F وجود دارد و تنها یک F وجود دارد و هر آن چیزی که F است G است. بر اساس این تحلیل، اگر F وجود نداشته باشد، یا بیش از یک F وجود داشته باشد، آنگاه جمله‌ی فوق کاذب است. دانلان استدلال می‌کند که نظریه‌ی وصف‌های راسل، در بهترین حالت، تنها از عهده‌ی توضیح کاربردهای اسنادی وصف‌های معین برمی‌آید و در مورد کاربردهای ارجاعی آنها نتایجی نادرست به دست می‌دهد. به‌عنوان مثال، فرض کنید که اسمیت واقعاً به قتل نرسیده است بلکه خودکشی کرده است، و در نتیجه قاتل اسمیتی وجود ندارد. تنها اگر وصف معین «قاتل اسمیت» در جمله‌ی «قاتل اسمیت دیوانه است» به‌صورت اسنادی به‌کاررفته باشد است که می‌گوییم جمله‌ی فوق تنها در صورت وجود یک و تنها یک قاتل اسمیت صادق است. در

مورد کاربرد ارجاعی، مثال دادگاه، جمله درباره‌ی جونز است، اگرچه نه او و نه هیچ کس دیگری اسمیت را به قتل نرسانده است؛ جمله‌ی «قاتل اسمیت دیوانه است» در این کاربرد می‌تواند صادق باشد، حتی اگر قاتل اسمیتی وجود نداشته باشد. بنابراین، اگر استدلال دانلان درست باشد، تحلیل راسل به‌مثابه‌ی معناشناسی‌ای برای وصف‌های معین، در بهترین حالت، ناقص است.

استدلال دانلان بر ضد نظریه‌ی وصف‌های راسل اغلب با انکار اهمیت معناشناسیک تمایز ارجاعی/اسنادی به چالش کشیده شده است. در این‌گونه استدلال‌ها، که مشهورتر از همه در کریپکی (1977) مطرح شده است، درعین حال که پذیرفته می‌شود که وصف‌های معین دو نوع کاربردی را که دانلان می‌گوید دارند، ادعا می‌شود که این تمایز اهمیت معناشناسیک ندارد. به عبارت دیگر، مطابق این استدلال‌ها، شهودهای دانلان درباره‌ی کاربردهای ارجاعی، که به نظر می‌رسد ناقص نظریه‌ی وصف‌های راسل اند، در واقع ویژگی‌های کاربردشناسیک وصف‌های معین را ردگیری می‌کنند و نه ویژگی‌های معناشناسیک آنها را. بنابراین، داده‌های مورد استناد دانلان نمی‌توانند مبنایی بر ضد نظریه‌ی توصیف‌های راسل، یا هیچ نظریه‌ی معناشناسیک دیگری برای وصف‌های معین، به دست دهند. برای مثال، کریپکی (1977)، با الهام از تمایز گرایس (1957) میان معنای معناشناسیک و معنای گوینده، میان مرجع معناشناسیک و مرجع گوینده تمایز می‌گذارد. همان‌طور که معنای گوینده در کاربردی از یک جمله، یعنی آنچه گوینده از کار بست آن مراد می‌کند، می‌تواند متفاوت باشد از معنای معناشناسیک آن، یعنی آنچه قواعد معناشناسیک زبان لازم می‌دارند، از نظر کریپکی مرجع متکلم یک وصف معین، یعنی آنچه گوینده در کاربردی از آن وصف می‌خواهد از آن سخن بگوید، می‌تواند متفاوت باشد از مرجع معناشناسیک آن، که آن چیزی است که قواعد زبانی (برای مثال تحلیل راسل) لازم می‌دارند.

هدف ما در این مقاله ارائه‌ی شواهدی جدید به نفع موضع دانلان، و در نتیجه تقویت ادعای اهمیت معناشناسیک داشتن تمایز ارجاعی/اسنادی است. مسیر جدید ما برای این هدف، از بحثی درباره‌ی نکته‌ای به‌ظاهر، یا دست کم از نظر خود دانلان، کم‌اهمیت در مقاله‌ی دانلان آغاز می‌شود. دانلان پس از طرح تمایز میان کاربردهای اسنادی و ارجاعی می‌گوید:

ممکن است جملاتی باشند که در آنها وصفی معین تنها به‌صورت اسنادی یا تنها به‌صورت ارجاعی می‌تواند به کار رود. یک جمله که به نظر می‌رسد در آن وصف معین تنها به‌صورت اسنادی

می‌تواند به کار رود «مردی را که مارتینی من را می‌نوشد به من نشان بده» است. من تردید دارم که جمله‌ای یافت شود که وصف معین در آن تنها بتواند به صورت ارجاعی به کار رود. (دانلان 1966:

297-98)

هدف اولیه‌ی ما در این مقاله این است که نشان دهیم دانلان در هر دوی این ادعاها بر خطا است. بنابراین، اولاً نشان خواهیم داد که، برخلاف آنچه دانلان می‌گوید، وصف معین «مردی را که مارتینی من را می‌نوشد» در جمله‌ی «مردی را که مارتینی من را می‌نوشد به من نشان بده» می‌تواند کاربرد ارجاعی داشته باشد. ثانیاً نشان خواهیم داد که جملائی وجود دارند که در آنها وصفی معین تنها به صورت ارجاعی می‌تواند به کار رود. برای این منظور ما مثال‌های مختلفی از چنین جملائی را مطرح می‌کنیم. از جمله‌ی مثال‌هایی که مدعی هستیم که وصف معین در آنها تنها به صورت ارجاعی به کار می‌رود چنین جملائی اند (در هر جمله وصف معین با خطی زیر آن مشخص شده است):

(*) آن به اصطلاح قاضی شرع شیخ را به اعدام محکوم کرد.

(†) دلم برای رئیس جمهور تنگ شده است.

ما با دانلان موافقیم که وجود چنین مثال‌هایی برای نکته‌ی اصلی مقاله‌ی او (یعنی وجود تمایز میان کاربردهای ارجاعی و کاربردهای اسنادی وصف‌های معین) اهمیتی ندارد. با این حال، فکر می‌کنیم وجود جملائی که وصف معین در آنها تنها کاربرد ارجاعی می‌تواند داشته باشد، شاهده‌ی جدیدی برای اهمیت معناشناسیک تمایز دانلان، در مقابل استدلال‌هایی از جنس استدلال کریپکی، به دست می‌دهد. وصف‌های معین در این جمله‌ها نمی‌توانند کاربرد اسنادی داشته باشند، و بنابراین تحلیل مبتنی بر نظریه‌ی وصف‌های راسل شرایط صدق شهودی هیچ کاربردی از آنها را به دست نمی‌دهد. اما، در این صورت، پذیرش این که محتوای معناشناسیک این جمله‌ها گزاره‌ای است که تحلیل راسل به دست می‌دهد، و شهودهای ما درباره‌ی آنها تنها محتوای کاربردشناسیک آنها را رصد می‌کند، چندان معقول نیست. چرا که، اگرچه محتوای کاربردشناسیک جمله (یعنی آنچه متکلم از آن مراد می‌کند) می‌تواند، همان‌طور که گرایس استدلال می‌کند، در برخی کاربردها و برخی سیاق‌ها متفاوت از محتوای معناشناسیک آن باشد، اما نظریه‌ای که محتوای معناشناسیکی به یک جمله نسبت می‌دهد که در هیچ کاربردی آن چیزی نیست که متکلم از آن مراد می‌کند، چندان معقول نیست.

اگر مثال‌های ما به مثابه‌ی مثال‌هایی از وصف‌های تماماً ارجاعی درست و استدلال ما معتبر باشد، آنگاه موفق شده‌ایم که نشان دهیم رویکرد کاربردشناسیک به تمایز دانلان، دست کم در همه‌ی موارد، کار نمی‌کند و در نتیجه دفاع از تحلیل راسل در برابر حمله‌ی دانلان بر اساس این رویکرد در همه‌ی موارد موفق نیست. در نتیجه، همان‌طور که دانلان می‌گوید، تحلیل راسل از توضیح برخی از کاربردهای وصف‌های معین ناتوان است. اما، تلاش می‌کنیم نشان دهیم، اتخاذ رویکرد معناشناسیک به موارد تماماً ارجاعی می‌تواند مبنایی به دست دهد برای اتخاذ این رویکرد در مورد همه‌ی کاربردهای ارجاعی. به عبارت دیگر، استدلال خواهیم کرد که اهمیت معناشناسیک قائل شدن برای تمایز دانلان، برخلاف آنچه کریپکی می‌گوید، تکثیر غیرضروری معنا نیست.

مراجع اصلی

- Donnellan, K. S. 1966. Reference and definite descriptions. *The Philosophical Review* 75: 281-304.
- Donnellan, K. S. 1968. Putting Humpty Dumpty back again. *The Philosophical Review* 77: 203-215.
- Donnellan, K. S. 1978. Speaker reference, descriptions, and anaphora. As reprinted in his *Essays on Reference, Language, and Mind*, eds. J. Almog and P. Leonardi, 115-146, New York: Oxford University Press, 2012.
- Grice, P. 1957. Logic and conversation. As reprinted in his *Studies in the Way of Words*, 22-40, Cambridge, Mass.: Harvard University, 1989.
- Kaplan, D. 2012. An idea of Donnellan. In *Having in Mind: The Philosophy of Keith Donnellan*, eds. J. Almog and P. Leonardi, 122-175. New York: Oxford University Press.
- Kripke, S. A. 1977. Speaker's Reference and Semantic Reference. As reprinted in his *Philosophical Troubles: Collected Papers, Volume I*, 99-124, New York: Oxford University Press, 2011.
- Kripke, S. A. 1980 *Naming and Necessity*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Russell, B. 1905. On denoting. *Mind* 14: 479-493.